

بررسی حقوق اشخاص ثالث در قانون مدنی ایران

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۸/۱۷، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۱۰/۱۰)

دکتر مریم احمدی^۱

عضو هیات علمی دانشگاه

چکیده

با صدور رأی دادگاه و لازم الاجرا شدن آن، در روابط قضایی طرفین، نوعی دگرگونی به وجود می‌آید که پیش از آن وجود نداشته است. حقوق و قضا این دگرگونی قضایی را که ناشی از نتیجه‌ی کار قضایی و فرایند دادرسی است، در شمول اداره‌ی قانون قرار می‌دهد؛ به همین سبب، زندگی قضایی شهروندان که از مجموعه‌ی کنش و واکنش‌های حقوقی تشکیل می‌یابد، از منظر حقوقی تنها در دوران محاکمه، زیر پوشش حمایتی عام و نوعی قانون قرار ندارد؛ پس از دادرسی نیز رأی، قانون خاص و قاعده‌ی رفتار و روابط قضایی آنان می‌باشد؛ این قاعده‌ی رفتاری باید همواره در میان دادباخته و دادبرده اجرا گردد؛ به گونه‌ای که، ایشان حتی به بهانه‌ی اجمال و ابهام در آن نیز نمی‌توانند از اثرگذاری رأی دادگاه بر خود سر باز زنند؛ زیرا، اختلافات آنان درخصوص مفاد رأی، تفسیر عبارات آن و همچنین اختلافات مربوط به آثار رأی که از اجمال یا ابهام رأی یا منطوق آن حادث می‌شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده است؛ رسیدگی می‌شود. در هر دعوی مدنی، اشخاصی که خود یا نماینده آنان در دعوی به عنوان خواهان یا خوانده دخالت ندارند، ثالث نامیده می‌شوند و چون آثار هر دعوایی فقط متوجه طرفین آن است، هیچ حکمی نباید به اشخاص ثالث آسیب برساند. بر همین اساس است هر گاه در خصوص دعوایی، رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالثی خللی رساند، شخصی که وی یا نماینده‌اش در دادرسی منتهی به رأی به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته‌اند، می‌تواند مطابق قواعد مربوط به نهاد «اعتراض شخص ثالث» نسبت به آن رأی اعتراض نماید. هر گاه بر اثر این قرارداد که در پوشش رأی دادگاه در آمده است به حقوق اشخاص ثالث، زبانی یا خللی وارد آید، از آنجایی که پوشش قرارداد قضایی، موجبی برای تضییع اشخاص ثالث نبوده و در همان حال مانع دادخواهی آن اشخاص نخواهد بود، بنابراین چنین اشخاصی می‌توانند از طریق اقامه‌ی دعوا و به استناد اصل نسبی بودن اثر قرارداد، ابطال آن قسمت از سازش طرفین را که به حال خود مضر می‌دانند از دادگاه درخواست نمایند.

واژگان کلیدی: حقوق مدنی، شخص ثالث، قانون ایران، اصل نسبی بودن قرارداد

^۱.Drmaryam.ahmadi@yahoo.com

بخش اول: مبانی نظری و تحلیل ابعاد حقوقی موضوع

با صدور رأی دادگاه و لازم الاجرا شدن آن، در روابط قضایی طرفین، نوعی دگرگونی به وجود می‌آید که پیش از آن وجود نداشته است؛ (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۳) حقوق و قضا این دگرگونی قضایی را که ناشی از نتیجه‌ی کار قضایی و فرایند دادرسی است، در شمول اداره‌ی قانون قرار می‌دهد؛ به همین سبب، زندگی قضایی شهروندان که از مجموعه‌ی کنش و واکنش‌های حقوقی تشکیل می‌یابد، از منظر حقوقی تنها در دوران محاکمه، زیر پوشش حمایتی عام و نوعی قانون قرار ندارد؛ پس از دادرسی نیز رأی، قانون خاص و قاعده‌ی رفتار^۱ و روابط قضایی آنان می‌باشد؛ این قاعده‌ی رفتاری باید همواره در میان دادباخته و دادبرده اجرا گردد؛ به گونه‌ای که، ایشان حتی به بهانه‌ی اجمال و ابهام در آن نیز نمی‌توانند از اثرگذاری رأی دادگاه بر خود سر باز زنند؛ زیرا، اختلافات آنان درخصوص مفاد رأی، تفسیر عبارات آن و هم چنین اختلافات مربوط به آثار رأی که از اجمال یا ابهام رأی یا منطوق آن حادث می‌شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده است؛ رسیدگی می‌شود.^۲

اصل نسبی بودن رأی دادگاه که مدلول خروج از وضعیت طبیعی، نشانه‌ی ورود به وضعیت مدنی و قلمرو حاکمیت قضایی قانون است، (مالوری، ۱۳۸۳: ۲۰۰-۱۹۹) ظاهراً از پشتوانه‌ی اخلاقی نیز بهره‌مند است؛ هرچند این اصل، در متنی قانونی منصوص نشده، اما بی‌تردید مبنای بسیاری از قواعد موجود به‌ویژه در حقوق دادرسی خصوصی است؛ برای توجیه بنیاد آن، گاهی آن را به قراردادهای مانند کرده، زمانی به ضرورت حفظ منافع اشخاص بیرون از دادرسی، در برخی موارد به مبانی قاعده‌ی حجیت امر قضاوت شده و سرانجام به اصل بی‌طرفی دادرس متوسل شده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۸۶-۱۸۲).

در جریان دادرسی امکان بروز اتفاقاتی است که به آن‌ها امور اتفاقی گفته می‌شود این امور باعث اطاله دادرسی می‌شود یعنی جریان دادرسی رو به کندی می‌گراید و موجب می‌شود که

^۱. اشاره به گفته امانوئل کانت (بیست دوم آوریل ۱۷۲۴ تا دوازدهم فوریه ۱۸۰۴ میلادی) است:

«Agis toujours de telle sorte que la maxime de ta volonté, c'est-à-dire la règle à laquelle tu obéis, puisse revêtir la forme d'un principe de législation universelle»

<http://philovicto.free.fr/kant.htm> , ۲۰۱۰-۰۶-۲۰

^۲. ماده‌ی ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی.

صدور رأی و رسیدن به حکم به تأخیر افتد. جلب شخص از جمله دعاوی ثالث است که در اثنای دعاوی اصلی که بین طرفین دعوا در حال رسیدگی است رخ می‌دهد و باعث اطاله دادرسی می‌شود. موجب می‌شود دادگاه را به سمتی سوق دهد که به مجلوب ثالث نیز توجه کرده و در صدور رأی تأثیرگذار باشد.

• دعاوی از لحاظ شکلی به دو گونه تقسیم می‌شوند: دعاوی اصلی و دعاوی طاری.^۱

دعای اصلی دعایی است که نخست به وسیله خواهان طرح و اقامه شود؛ مانند بیشتر دعاوی مطروحه در دادگاه‌ها که خواهان برای تثبیت حق خود که مورد تجاوز یا انکار قرار گرفته است، دادخواستی تقدیم کرده و در خواست احقاق حق می‌کند؛ اما دعاوی طاری دعایی است که بر اثر اقامه دعاوی اصلی، مطرح و اقامه می‌شود به طوری که اگر دعاوی اصلی اقامه نمی‌شد آن نیز طرح و اقامه نمی‌گردید. دعاوی طاری به ماهیت دعوا مربوط می‌شود و گاهی ممکن است با دعاوی اصلی ناشی از یک منشأ بوده یا با آن ارتباط کامل داشته باشد که در این صورت به دعاوی اصلی پیوسته و دامنه آن وسعت می‌دهد؛ زیرا دادگاه به هر دو دعوا در یکجا رسیدگی می‌کند. این گونه دعاوی طاری بر دو دسته تقسیم می‌شود:^۲

۱. ادعای جدیدی به دعاوی اصلی که قبلاً اقامه شده است افزوده می‌شود.
۲. یک یا چند نفر از اشخاصی که در دعاوی اصلی دخالت نداشتند در آن دخالت می‌کنند.

طاری دسته اول عبارت‌اند از دعاوی اضافی و دعاوی متقابل که میان طرفین دعاوی اصلی مطرح می‌شود ولی طاری دسته دوم ناشی از دخالت اشخاص ثالث است که میان طرفین دعاوی اصلی با اشخاص دیگر ایجاد می‌شود و آن نیز بر دو گونه است: ورود اشخاص ثالث و جلب اشخاص ثالث (صدر زاده، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

^۱. Demende principale et demende imcidene.

^۲. ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی.

دعوی اضافی: یکی از اقسام دعوی طاری است که در پیرو دعوی اصلی (قبلی) از طرف خواهان علیه خوانده اقامه می‌شود. این دعا با دعوی اصلی از یک منشأ بوده یا با آن ارتباط کامل دارد بین دو دعا وقتی ارتباط کامل وجود دارد که اتخاذ تصمیم در مورد هر یک مؤثر در دیگری باشد. در این صورت برای تسهیل کار دادرسی به دو دعا در یک جا رسیدگی می‌شود (شمس، ۱۳۸۴: ۴۴۸).

دعوی متقابل: دعوی متقابل دعویی است که خوانده برای پاسخگویی از دعوی خواهان در مقابل او اقامه می‌کند. این عمل خوانده ممکن است به منظور جلوگیری از محکومیت خود یا تخفیف آن باشد و این دعا که با دعوی اصلی ناشی از یک منشأ بوده یا با آن ارتباط کامل دارد، مانند دعوی اضافی با دعوی اصلی در یک جا رسیدگی می‌شود مگر اینکه دعوی متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد. در هر دعوی مدنی، اشخاصی که خود یا نماینده آنان در دعوی به عنوان خواهان یا خوانده دخالت ندارند، ثالث نامیده می‌شوند و چون آثار هر دعویی فقط متوجه طرفین آن است، هیچ حکمی نباید به اشخاص ثالث آسیب برساند؛ اما در برخی موارد به علت ارتباطی که اشخاص ثالث با موضوع دعوی یکی از طرفین اصلی آن دارند، ضرورت ایجاب می‌نماید حتی اگر خود نیز، علاقه‌مند نباشند، توسط یکی از اصحاب دعوی اصلی به دعوی جلب شوند. در این صورت چنین شخصی را مجلوب ثالث گویند. دکتر کاتوزیان در ارتباط با شخص ثالث می‌گوید: «ماده ۲۳۱ قانون مدنی زیر عنوان در اثر عقود نسبت به اشخاص ثالث، اعلام می‌کند که معاملات و عقود فقط درباره طرفین متعاملین و قائم مقام قانونی آن‌ها مؤثر است. پس کسی را که طرف عقد یا قائم مقام قانونی او نیست در اصطلاح حقوق مدنی شخص ثالث می‌نامند» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۷۳). در ارتباط با جلب ثالث اولین سؤالی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که آیا هر شخصی را می‌توان به دعوی جلب نمود؟ از باب مثال آیا خواهان و خوانده دعوی اصلی، می‌توانند گواهان خود را به دعوی جلب نمایند یا خیر؟ و اساساً ضابطه اینکه شخصی را به عنوان مجلوب ثالث به دعوی جلب نمود چیست؟ یعنی شخص مجلوب ثالث با چه معیاری ثالث بودنش سنجیده می‌شود؟

این سؤال از این جهت مطرح می‌شود که ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی بدون هیچ گونه قید و شرطی، به هریک از اصحاب دعوی اجازه داده است، هر جا که جلب ثالثی را لازم بدانند، بتوانند او را به دعوی جلب کنند؛ اما واقعیت این است که شخص ثالث برای اینکه بتواند مجلوب واقع شود، باید با موضوع دعوی به نحوی ارتباط داشته باشد؛ به عبارت دیگر شهود طرفین دعوی، به دلیل اینکه با موضوع دعوی ارتباط حقوقی ندارند و تنها می‌توانند صحت ادعای آنان را مورد تأیید قرار دهند، در هیچ دعوایی به عنوان ثالث قابل جلب نیستند و کمک گرفتن اصحاب دعوی از آنان، برای اثبات ادعا، باید در چهارچوب مقررات مربوط به شهادت انجام پذیرد. از این گذشته شخصی که از طریق نماینده قانونی یا قراردادی یا قضایی خود در دعوی اصلی شرکت دارد، به عنوان شخص ثالث، قابل جلب به دعوی نیست. به عنوان مثال می‌توان گفت: در دعوی وزارت کشاورزی، علیه شرکتی که متعهد بوده است، ماهیانه مبلغی بابت اجاره زمین‌های مورد بهره‌برداری خود، به آن وزارتخانه پرداختد، از این تعهد استنکاف ورزیده است، شرکت موصوف نمی‌تواند اداره کشاورزی محل وقوع اراضی مورد اجاره را، به دعوی جلب کند، زیرا بین وزارت کشاورزی و هر یک از ادارات تابعه، رابطه ارگانیک وجود دارد و ادارات مزبور در واقع اندام‌های وزارت کشاورزی در حوزه‌های جغرافیایی مختلف تلقی می‌شوند و بین آن‌ها وحدت شخصیتی موجود است به عبارت دیگر هر یک از ادارات کل، نماینده قانونی وزارتخانه مطبوع خود می‌باشند و مداخله هر یک از این دو نهاد، در دعوی اصلی، مانع از جلب نهاد دیگر توسط خواهان یا خواننده به دعوی می‌گردد (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۹۶). به طور کلی نمایندگی را که مانع جلب شخص ثالث به دعوی می‌گردد می‌توان به «نمایندگی قراردادی یا عهدی» مانند وکالت، «نمایندگی قانونی» مانند ولایت پدر به فرزند صغیر و نمایندگی اداره تصفیه در اداره اموال ورشکسته و «نمایندگی قضایی» مانند نمایندگی امین در اداره اموال غایب یا نمایندگی قیم برای محجورین یا نمایندگی حاکم بر ممتنع یا نمایندگی طلبکاری که دادگاه به او اذن انجام عمل موضوع تعهد را می‌دهد، تقسیم نمود. در هر یک از انواع نمایندگی‌ها، با دخالت نماینده یا منوب عنه در دعوی، جلب طرف دیگر این رابطه حقوقی به دعوی ممکن نیست و شخص مزبور عنوان ثالث را در دعوی اصلی نخواهد داشت و برعکس (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۲). اگر یک دعوی حقوقی در

دادگاه‌هایی که به امور حقوقی رسیدگی می‌کند، مطرح شود که وجود شخصی غیر از اصحاب درگیر در دادرسی لازم باشد، هر طرفی که وجود این شخص را لازم بداند می‌تواند با شرایطی که در قانون مقرر شده است شخص ثالث را به دادرسی جلب کند. جلب شخص ثالث نیازمند به طی مراحل است و بدون رعایت موارد مقرر در قانون، دادگاه نمی‌تواند به شخص وارد دادرسی شده احکام حقوقی بار کند. جلب شخص ثالث یکی از طرق دفاعی می‌باشد که خواهان دعوای جلب در برابر طرف مقابل خود در دعوای اصلی به کار می‌برد. دادگاه، دعوای مطرح شده در اثنای رسیدگی به دعوای اصلی را بررسی می‌کند، اگر با دعوای اصلی که در حال جریان است دارای منشأ واحدی بود به هر دو دعوا یک جا رسیدگی می‌کند حتی اگر رسیدگی به این امر باعث شود که دادگاه صلاحیت محلی خود را نادیده بگیرد ولی اگر با دعوای اصلی از یک منشأ واحد نباشد دادگاه با صدور قرار عدم صلاحیت، رسیدگی به آن را به دادگاه صالح ارجاع می‌دهد و رسیدگی به دعوی اصلی را متوقف نماید، خواهان دعوی باید حداکثر ظرف یک ماه دعوی خود را در دادگاه صالح تعقیب نماید و الا دادگاهی که مشغول رسیدگی به دعوی اصلی می‌باشد، بعد از گذشت یک ماه و عدم تعقیب دعوی از ناحیه مدعی دعوی طاری، رسیدگی نموده و حکم خواهد داد (احمدی، ۱۳۷۱: ۴۳۵).

بخش دوم: شناسایی روش شناسی پژوهش

در این تحقیق، مانند اغلب رشته‌های علوم انسانی، روش تحقیق بر مبنای روش کتابخانه‌ای و استنادی می‌باشد و برای دستیابی به پاسخ علمی (حقوقی) به سؤالات مذکور، به منابع حقوقی مراجعه شده و پاسخ احتمالی مساله مذکور از منابع مربوطه استخراج و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. لذا روش تحقیق بر اساس هدف کاربردی و بر اساس نحوه گردآوری داده‌ها توصیفی-تحلیلی می‌باشد. روش انتخاب شده برای شناسایی و بیان موضوع پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده که بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده و به عبارتی دیگر ابتدا منابع از جمله کتاب، مقاله، پایان نامه، منابع اینترنتی گردآوری شده سپس با مطالعه نظرات و دیدگاه - گوناگون پیرامون موضوع به استنباط و تحلیل مسائل پرداخته و مقصود و مطلوب مورد نظر مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه این تحقیق حاضر به صورت تحلیلی و تفسیری بوده،

بنابراین روش تحقیق حاضر به لحاظ هدف از نوع کاربردی، به لحاظ ماهیت از نوع کیفی و به لحاظ نحوه تجزیه و تحلیل و گردآوری به صورت توصیفی - تحلیلی بوده است.

بخش سوم: نگاهی به یافته های پژوهش

موضوع آیین دادرسی مدنی که در ماده ۱ بیان شده است می گوید: «آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاه های عمومی، انقلاب تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجع که به موجب قانون موظف به رعایت آن می باشند به کار می رود»؛ یعنی آنچه که مربوط به دعاوی قانون مدنی و قانون تجارت و قانون امور حسبی می شود در قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی می شود. در این بین تکلیف دعاوی که مربوط به قانون مجازات می باشد با قانون آیین دادرسی کیفری می باشد که طرز دادخواهی از جرائم مشخص شده در قانون مجازات را مشخص می کند پس قانون آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری دو قانون شکی هستند که به دو قانون مختلف مربوط می شوند. ماده ۲ آیین دادرسی مدنی یکی از اصلی ترین تفاوت های بین قانون آیین دادرسی کیفری و آیین دادرسی مدنی را مشخص می کند؛ ماده ۲ می گوید: «هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر این که شخص یا اشخاص ذی نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند». قیدی که در این ماده مشخص شده است در قانون آیین دادرسی کیفری نیامده است به این معنی که در قانون آیین دادرسی کیفری در بسیاری مواقع نیازی به طرح دعوا از سوی کسی نیست و حکومت به عنوان مدعی وارد دادرسی می شود و متخلف را به دادرسی جلب می کند هر چند شخص متخلف خود راضی به دادرسی نباشد. در ارتباط با شخص ثالث این موضوع مطرح می شود که آیا طرفین دعوایی که در جریان دادرسی کیفری می باشند می توانند شخص ثالثی را به دادرسی فرا خوانند؟

در پاسخ باید گفت که این امکان در آیین دادرسی کیفری وجود ندارد زیرا:

۱) در قانون آیین دادرسی کیفری چنین جایگاهی برای طرفین دعوا تعریف نشده است که بتوانند در اثنای رسیدگی کسی را به عنوان ثالث جلب کنند. شاید جلب ثالث به جلب گواهی شبیه است ولی این دو کاملاً از هم متفاوت می باشند زیرا اگر دعوا متوجه شخص ثالثی باشد

بدون اینکه عنوان جلب ثالث به خود گیرد به عنوان متهم به دادرسی جلب می‌شود (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۱۰۲).

۲) جلب ثالث مربوط به حقوق مدنی اشخاص می‌باشد و در دعاوی مدنی به صورت حقی برای طرفین دعوا تعریف شده است که این در مقایسه با دعاوی جزایی نمی‌تواند دارای آثار حقوقی باشد.

به همین دلیل در آیین دادرسی کیفری نمی‌توان شخصی با همان ویژگی‌های دعاوی مدنی به دادرسی وارد کرد.

در مورد دخالت شخص ثالث در دادرسی کیفری گفته شده است «مداخله اشخاص ثالث در دادرسی کیفری جز برای مطالبه خسارت ناشی از جرم به طور کلی ممنوع است» (صدرزاده، ۱۳۸۷: ۳۷۹) اما در پاسخ گفته شده است: «ممنوعیت دخالت اشخاص ثالث در دادرسی کیفری جز در مورد مطالبه خسارت ناشی از جرم، مطلبی است که مربوط به یک نظام حقوقی خارجی و آیین دادرسی مربوط به آن ناظر بر منع قربانی یا زیان دیده از جرم از دخالت در دادرسی کیفری و حق مطالبه خسارت ناشی از جرم دادگاه رسیدگی کننده به جرم. این مطلب به اشتباه در آثار برخی از شارحان قانون آیین دادرسی مدنی ایران آمده است. با اینکه قلمرو اصلی ورود ثالث در نظام حقوقی ما نیز دعاوی مدنی است، در این نظام در دعاوی کیفری نیز دخالت ثالث در صورت ربط پذیرفته شده است» (حسینی، ۱۳۸۶: ۲۶). آرای داوری به علت اینکه فقط قابلیت شکایت ابطال را دارند و آنهم طبق موارد منصوص در ماده ۴۸۹ و داور یا داوران در صدور رای نیازی به رعایت شکلی در صدور رای ندارند بنابراین در آرای داوری رعایت ذکر قابلیت تجدید نظر بودن یا نبودن را ندارد در حالیکه در آرای دادگاهها چون رعایت شکلی صدور دادنامه ذکر قابلیت تجدید نظر بودن یا نبودن آن می‌باشد الزامی است اما ذکر این نکته حائز اهمیت است چنانچه در دادنامه ای عدم قابلیت تجدید نظر خواهی در آن ذکر در حالیکه رای قابل تجدید نظر است ذکر عدم قابلیت تجدید نظر مانع از درخواست تجدید نظر نمی‌باشد زیرا تجدید نظر خواهی حق است و اشخاص در صورت وجود موارد منصوص در قانون می‌توانند از حق خود استفاده کنند و ذکر عدم قابلیت تجدید نظر خواهی در رای باعث اسقاط حق افراد نمی‌باشد. طبق ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی ورود ثالث

ممکن است «اصلی» (استقلالی) یا «تبعی» باشد. ورود ثالث در صورتی «اصلی» است که شخص ثالث در موضوع دعوای اصلی برای خود «مستقلاً» حقی قایل باشد و در صورتی «تبعی» است که ثالث «خود را محق شدن یکی از طرفین ذینفع بداند» و ورود ثالث به موجب دادخواست به دادگاهی که دعوا در آن مطرح است و زمان آن تا قبل از ختم دادرسی است باید اشاره شود ختم دادرسی در صورتی محقق می شود که دادگاه بتواند اقدام به صدور رای کند و انجام چنین امری مستلزم هیچ گونه رسیدگی یا اقدام دیگر نباشد بنابراین چنانچه رای دادگاه بدوی بصورت قطعی صادر شده باشد یا در صورت امکان تجدید نظر خواهی و انقضاء مهلت تجدید نظر خواهی و عدم اعتراض قطعیت یافته باشد شخص ثالث در قالب ماده ۱۳۰ امکان طرح دعوا ندارد بلکه حقوق او در قالب اعتراض شخص ثالث بررسی خواهد شد (مهاجری: ۷۲۴). در داوری ورود ثالث تنها از طریق تراضی با طرفین دعوای اصلی در ارجاع امر به داوری و یا تعیین داور یا داوران پیش بینی شده است و بر اساس منطوق ماده ۴۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی مفهومی که وارد ثالث بتواند در جریان داوری چه به صورت «اصلی» و یا بصورت «تبعی» وارد جریان داوری گردد استنباط نمی شود چرا که بر اساس قسمت اخیر همان ماده که بیان می دارد «اگر موافقت حاصل نگردید، به دعوای او برابر مقررات بطور مستقل رسیدگی خواهد شد» برداشت می گردد که وارد ثالث در بحث داوری فقط می تواند در ارجاع دعوی یا تعیین داور با طرفین دعوای تراضی نماید.

بخش چهارم: پیشینه پژوهش

صالحی ذهابی (۱۳۸۹)، در پژوهشی به بررسی اصل نسبی بودن رأی حقوقی پرداخته است، ایشان طبق مطالعات و بررسی های خویش به این نتیجه می رسد که اصولاً رأی در حقوق و التزامات دادبرده و دادباخته مؤثر است؛ اشخاصی که بیرون از دادرسی بوده و نسبت به رأی صادر شده، ثالث محسوب می شوند، اولاً و بالذات از رأی دادگاه منتفع نشده و نیز زیانی بر آن ها وارد نمی شود، آثار مستقیم رأی متوجه طرفین دادرسی منجر به رأی می شود، با این حال، گاه آثار رأی قائم مقامان طرفین دعوا، بستانکار، بدهکار و شرکای مال مشاع را تحت تأثیر قرار می دهد. حکم، قرار، تصمیم حسی، رأی سازشی و دستورهای قضایی دادگاه از این اصل تبعیت می نمایند. به رغم آن که قطعیت رأی، شرط تأثیر این اصل به نظر نمی رسد، اما بر حسب

اعلامی یا تأسیسی بودن رأی دادگاه، زمان اثرگذاری این اصل متفاوت است. نسبت اثر رأی، به منطوق آن محدود نیست، ادله و وسایل اثباتی رأی نیز به جهت ارتباط ناگستنی با قسمت حاکمهی رأی، زیر پوشش این اصل قرار می‌گیرد. خادمی مجومرد و همکاران (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان مطالعه تطبیقی اصل نسبی بودن قراردادهای در حقوق ایران و انگلیس پرداخت و برای رعایت اصل نسبی بودن آثار قراردادهای و عدم امکان اقامه دعوا توسط ذینفع ثالث توجیهاتی به این شرح بیان کردند که؛ یکی از اصول مسلم این است که کسی می‌تواند ایفای قرارداد را تقاضا نماید که بتواند ثابت کند که به ازای منافع به دست آورده، عوضی را پرداخت کرده است. در قراردادهایی که بر منفعی برای ثالث مقرر می‌شود، ثالث ذی‌نفع عوضی را پرداخت نکرده و در عین حال می‌خواهد ایفای قرارداد را مطالبه کند که این با شرط انتقال عوض از متقاضی ایفاء، منافات دارد و ایجاد حق اقامه دعوا برای ثالث ذی‌نفع به نتیجه غیر عادلانه منجر می‌شود. غمامی و اسماعیلی (۱۳۸۹)، در پژوهشی با عنوان مطالعه تطبیقی نظام حقوقی رقابت ایران و فرانسه پرداختند و بیان کردند که نظام حقوقی رقابت فرانسه اگرچه نسبت به برخی کشورهای غربی سابقه کمتری دارد و البته از نظام کاملاً آزاد بازار مبتنی بر ایده‌های سرمایه‌داری برخوردار نیست، ولی به هر صورت سابقه و تجربیات آن برای نظام‌های حقوقی موضوعه قابل مطالعه و بررسی است، مخصوصاً آن که نظم بازار در هر دو علت حقوق تجارت مشابه از قواعد ساختاری نزدیکی پیروی می‌کند. در ایران بعد از ورود به دهه ۹۰ شمسی و مبتنی بر سیاست‌های کلی ایران ۱۴۰۴، بستر خروج دولت از بسیاری از صنایع و فعالیت‌های اقتصادی انحصاری و ایجاد نظام رقابت را فراهم می‌سازد. حسن‌زاده (۱۳۹۰)، در پژوهشی با عنوان مطالعه تطبیقی جهات اعاده دادرسی در حقوق ایران و فرانسه پرداختند و بیان کردند که جهات اعاده دادرسی در حقوق ایران در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م؛ و در حقوق فرانسه در ماده ۵۹۵ ق.آ.د.م. بیان شده‌اند. بخش قابل توجهی از جهات، شامل حيله و تقلب، جعلی بودن سند مبنای حکم و دستیابی به سند مکتوم در دادرسی، بین حقوق ایران و فرانسه مشترک است؛ اما صرفاً در حقوق ایران به موجب بندهای ۱ تا ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م؛ و ماده ۲۳۷ آن قانون، صدور حکم به غیر از موضوع دعوا یا به بیش‌تر از آن، تضاد در مفاد حکم، احکام متضاد و اثبات اصالت سند از جهات اعاده دادرسی شناخته شده‌اند. در مقابل، شهادت و

سوگند دروغ فقط در حقوق فرانسه از جهات اعاده دادرسی اعلام شده‌اند. خمami زاده (۱۳۸۵)، در پژوهشی با عنوان بررسی تطبیقی تابعیت اصلی در حقوق ایران و فرانسه پرداختند و بیان کردند که یکی از روش‌هایی که برای جلوگیری از بی‌تابعیتی و به‌عنوان تابعیت اصلی مطرح شده اعمال سیستم خون یا تابعیت نسبی می‌باشد که بر اساس آن تابعیت هر شخص بر اساس تابعیت والدینش تعیین می‌گردد. روش دیگر سیستم خاک است که به موجب آن محل تولد تعیین‌کننده تابعیت می‌باشد. مع ذلک، در رابطه با این موضوع که نسب و یا محل تولد با چه شرایطی مبنای تحمیل تابعیت واقع می‌شود اختلاف نظر وجود دارد و هر کشور بنا به مقتضیات و مصالح خاص خود در این مورد تصمیم‌گیری می‌نماید. کوشا و رضایی (۱۳۸۸)، در پژوهشی با عنوان مطالعه تطبیقی کلاه‌برداری در حقوق ایران و فرانسه و فقه امامیه پرداختند و نتیجه گرفتند که مجازات شروع به کلاه‌برداری و معاونت در کلاه‌برداری در قانون جزایی ایران «حداقل مجازات مقرر» در مورد جرم تام و اصلی است و این نشان‌دهنده پیروی قانون‌گذار ایران از نظریه عینی و توجه به میزان اختلال در نظم اجتماعی است. لکن در قانون جزای فرانسه، مجازات شروع به کلاه‌برداری و معاونت در جرم، مجازات جرم تام و جرم اصلی است به این ترتیب قانون‌گذار فرانسه از نظریه ذهنی که توجه آن بیشتر به حالت خطرناک مرتکب است و به دنبال پیش‌گیری از وقوع بزه می‌باشد، پیروی کرده است. هرچند که قاضی دادگاه می‌تواند تا ۷ سال یا تا ۱۰ سال میزان اختلال در نظم اجتماعی را نیز در نظر گیرد. قانون مجازات اسلامی برای کلاه‌برداری مجازات تبعی و برخی از محرومیت‌ها از حقوق اجتماعی را در صورتی که حبس کلاه‌بردار بیش از ۳ سال توسط دادگاه تعیین گردد، در نظر گرفته است. لکن قانون‌گذار فرانسوی هیچ مجازاتی را بدون تصریح در قانون نپذیرفته است و به‌جز مجازات‌هایی که در قوانین مختلف وجود دارد، اصولاً مجازات سری را قبول ندارد؛ اما در مورد مجازات‌های تکمیلی آن را در ماده ۷-۳۱۳ برای کلاه‌برداری اجباری دانسته است، البته در این مورد قانون‌گذار ایرانی از طرفی مجازات تکمیلی اجباری را در همان ماده ۱ قانون تشدید با انتقال از خدمات دولتی در نظر گرفته و در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مجازات تکمیلی را به اختیار قاضی برای تقسیم مجازات کلاه‌برداری مقرر نموده است. در پایان نیز، در تبصره ۲ ماده ۱ قانون تشدید بند ۲ آن برای شروع به جرم نیز مجازات تکمیلی اجباری در نظر

گرفته شده است، در حالی که در قانون جزای فرانسه برای شروع به جرم مجازات تکمیلی پیش‌بینی نشده است. صالحی و فلاح (۱۳۹۲)، در پژوهشی با عنوان بررسی تطبیقی مسئولیت مدنی پرستاران در حقوق ایران و فرانسه پرداختند و بیان کردند که به نظر می‌رسد ماهیت تعهد پرستاران در نظام حقوقی ایران و فرانسه، علی‌الاصول تعهد به وسیله است، با وجود این آن‌ها باید در فرایند درمان، از هر گونه تلاش متعارفی دریغ نمایند، در غیر این صورت، ملزم به جبران خسارات وارده خواهند بود. مبنای مسئولیت مدنی پرستاران، قابلیت استناد عرفی فعل زیان‌بار به آن‌ها می‌باشد، البته در برخی موارد استثنائی، ممکن است نظریه خطر، به عنوان مبنای مسئولیت مدنی این حرفه قرار گیرد که در این موارد، به محض ورود خسارت به بیمار یا نزدیکان او و بدون نیاز به اثبات تقصیر پرستار از طرف زیان‌دیده، مسئولیت پرستاران محقق خواهد شد، مگر اینکه عامل وقوع زیان بتواند ثابت کند قوه قاهره (فورس ماژور) علت وقوع حادثه بوده است.

بخش پنجم: تعریف و مفهوم شخص ثالث

در هر دعوی مدنی، اشخاصی که خود یا نماینده آنان در دعوی به عنوان خواهان یا خوانده دخالت ندارند، ثالث نامیده می‌شوند و چون آثار هر دعوایی فقط متوجه طرفین آن است، هیچ حکمی نباید به اشخاص ثالث آسیب برساند. اما در برخی موارد به علت ارتباطی که اشخاص ثالث با موضوع دعوی یکی از طرفین اصلی آن دارند، ضرورت ایجاب می‌نماید حتی اگر خود نیز، علاقمند نباشند، توسط یکی از اصحاب دعوی اصلی به دعوی جلب شوند. در این صورت چنین شخصی را مجلوب ثالث گویند. دکتر کاتوزیان در ارتباط با شخص ثالث می‌گوید: «ماده ۲۳۱ قانون مدنی زیر عنوان در اثر عقود نسبت به اشخاص ثالث، اعلام می‌کند که معاملات و عقود فقط درباره طرفین متعاملین و قائم مقام قانونی آنها موثر است. پس کسی را که طرف عقد یا قائم مقام قانونی او نیست در اصطلاح حقوق مدنی شخص ثالث می‌نامند» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۷۳). در ارتباط با جلب ثالث اولین سؤالی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که آیا هر شخصی را می‌توان به دعوی جلب نمود؟ از باب مثال آیا خواهان و خوانده دعوی اصلی، می‌توانند گواهان خود را به دعوی جلب نمایند یا خیر؟ و اساساً ضابطه

اینکه شخصی را به عنوان مجلوب ثالث به دعوی جلب نمود چیست؟ یعنی شخص مجلوب ثالث با چه معیاری ثالث بودنش سنجیده می شود؟

این سؤال از این جهت مطرح می شود که ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی بدون هیچ گونه قید و شرطی، به هریک از اصحاب دعوی اجازه داده است، هر جا که جلب ثالثی را لازم بدانند، بتوانند او را به دعوی جلب کنند. اما واقعیت این است که شخص ثالث برای اینکه بتواند مجلوب واقع شود، باید با موضوع دعوی به نحوی ارتباط داشته باشد. به عبارت دیگر شهود طرفین دعوی، به دلیل اینکه با موضوع دعوی ارتباط حقوقی ندارند و تنها می توانند صحت ادعای آنان را مورد تأیید قرار دهند، در هیچ دعوی به عنوان ثالث قابل جلب نیستند و کمک گرفتن اصحاب دعوی از آنان، برای اثبات ادعا، باید در چهار چوب مقررات مربوط به شهادت انجام پذیرد. از این گذشته شخصی که از طریق نماینده قانونی یا قراردادی یا قضایی خود در دعوی اصلی شرکت دارد، به عنوان شخص ثالث، قابل جلب به دعوی نیست. به عنوان مثال می توان گفت: در دعوی وزارت کشاورزی، علیه شرکتی که متعهد بوده است، ماهیانه مبلغی بابت اجاره زمین های مورد بهره برداری خود، به آن وزارتخانه پرداختد، از این تعهد استنکاف ورزیده است، شرکت موصوف نمی تواند اداره کشاورزی محل وقوع اراضی مورد اجاره را، به دعوی جلب کند، زیرا بین وزارت کشاورزی و هر یک از ادارات تابعه، رابطه ارگانیک وجود دارد و ادارات مزبور در واقع اندام های وزارت کشاورزی در حوزه های جغرافیایی مختلف تلقی می شوند، و بین آن ها وحدت شخصیتی موجود است به عبارت دیگر هر یک از ادارات کل، نماینده قانونی وزارتخانه مطبوع خود می باشند و مداخله هر یک از این دو نهاد، در دعوی اصلی، مانع از جلب نهاد دیگر توسط خواهان یا خوانده به دعوی می گردد (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۹۶). به طور کلی نمایندگی را که مانع جلب شخص ثالث به دعوی می گردد می توان به «نمایندگی قراردادی یا عهدی» مانند وکالت، «نمایندگی قانونی» مانند ولایت پدر به فرزند صغیر و نمایندگی اداره تصفیه در اداره اموال ورشکسته و «نمایندگی قضایی» مانند نمایندگی امین در اداره اموال غایب یا نمایندگی قیم برای محجورین یا نمایندگی حاکم بر ممتنع یا نمایندگی طلبکاری که دادگاه به او اذن انجام عمل موضوع تعهد را می دهد، تقسیم نمود. در هر یک از انواع نمایندگی ها، با دخالت نماینده یا منوب عنه در

دعوی، جلب طرف دیگر این رابطه حقوقی به دعوی ممکن نیست و شخص مزبور عنوان ثالث را در دعوی اصلی نخواهد داشت و برعکس (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۲). اگر یک دعوی حقوقی در دادگاه هایی که به امور حقوقی رسیدگی می کند، مطرح شود که وجود شخصی غیر از اصحاب درگیر در دادرسی لازم باشد، هر طرفی که وجود این شخص را لازم بدانند می تواند با شرایطی که در قانون مقرر شده است شخص ثالث را به دادرسی جلب کند. جلب شخص ثالث نیازمند به طی مراحل است و بدون رعایت موارد مقرر در قانون، دادگاه نمی تواند به شخص وارد دادرسی شده احکام حقوقی بار کند. جلب شخص ثالث یکی از طرق دفاعی می باشد که خواهان دعوی جلب در برابر طرف مقابل خود در دعوی اصلی به کار می برد. دادگاه، دعوی مطرح شده در اثنای رسیدگی به دعوی اصلی را بررسی می کند، اگر با دعوی اصلی که در حال جریان است دارای منشاء واحدی بود به هر دو دعوا یک جا رسیدگی می کند حتی اگر رسیدگی به این امر باعث شود که دادگاه صلاحیت محلی خود را نادیده بگیرد ولی اگر با دعوی اصلی از یک منشاء واحد نباشد دادگاه با صدور قرار عدم صلاحیت، رسیدگی به آن را به دادگاه صالح ارجاع می دهد و رسیدگی به دعوی اصلی را متوقف نماید، خواهان دعوی باید حداکثر ظرف یک ماه دعوی خود را در دادگاه صالح تعقیب نماید و الا دادگاهی که مشغول رسیدگی به دعوی اصلی می باشد، بعد از گذشت یک ماه و عدم تعقیب دعوی از ناحیه مدعی دعوی طاری، رسیدگی نموده و حکم خواهد داد (احمدی، ۱۳۷۱: ۴۳۵).

بخش ششم: شخص ثالث و امور اتفاقی

امور اتفاقی به اموری گفته می شود که در اثنای رسیدگی به دعوی اصلی پیش می آید که باعث می شود دادگاه ضمن رسیدگی به دعوا راجع به آن نیز نظر بدهد و در صورت جمع شرایط بالا در همان دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می کند بررسی شود.

فصل امور اتفاقی شامل ۵ مبحث به شرح زیر است:

مبحث اول: تأمین خواسته

مبحث دوم: ورود شخص ثالث

مبحث سوم: جلب شخص ثالث

مبحث چهارم: دعوای متقابل

مبحث پنجم: اخذ تأمین از اتباع دولتهای خارجی

به عنوان مثال باید گفت دعوای جلب ثالث یکی از دعوای طاری است. طواری جمع طاری یا طاریه است از جمله به معنای «نا آگاه در آینده، ناگاه از روی داده، عارض، گذارنده و...» آمده است (معین، ۱۳۶۰: ۲۱۹۵). طواری دادرسی به پدیده‌هایی گفته می‌شود که معمولاً بی‌آنکه انتظار آن رود، در ارتباط با دادرسی و در جریان آن ممکن است بروز نماید و معمولاً صدور رأی قاطع در دعوای موقوف به تصمیم‌گیری نسبت به آن‌ها می‌شود (شمس، ۱۳۸۶: ۹). به عبارت دیگر دعوای جلب ثالث از دعوای فرعی و تبعی است و فرق آن با دعوی وارد ثالث در این است که در دعوای وارد ثالث، شخصی که برای خود مستقلاً حقی را قائل بود و یا خود را ذینفع در محقق شدن یکی از اصحاب دعوی می‌دانست به میل و اراده خود وارد دعوی می‌گردید در حالیکه در دعوای جلب ثالث، شخص ثالث از چنین اختیاری برخوردار نیست و شاید راضی به شرکت در دعوا هم نباشد و خواهان یا خواننده دعوی اصلی، وی را اجباراً درگیر دعوا می‌کند (قهرمانی: ۱۲۲). در قانون آیین دادرسی مدنی از ماده ۱۳۵ تا ماده ۱۴۰ مربوط به احکام جلب ثالث است. ماده ۱۳۵ در تعریف جلب شخص ثالث می‌گوید: «هر یک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، می‌توانند تا پایان جلسه اول دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه در خواست جلب او را بنمایند، چه دعوی در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر». یکی از نویسندگان قانون آیین دادرسی مدنی در تعریف جلب ثالث می‌گوید: «جلب ثالث، همان گونه که معنای آن نشان می‌دهد، شخص ثالث به اختیار خود در دادرسی دخالت نمی‌کند بلکه یکی از طرفین دعوای اصلی، شخص دیگری را که به زعم آنان مسئولیت تمام یا بخشی از دعوا متوجه اوست، به دادرسی دعوت می‌کند تا به همان اندازه، مسئولیت او کم شود؛ چه اگر بدون دخالت شخص ثالث، دادرسی انجام گرفته و حکم صادر شود مفاد آن قانوناً نسبت به طرفین دعوای اصلی معتبر است و ممکن است شخص ثالث آن را نپذیرفته و حتی به آن اعتراض کند و کار آنان را دشوار نماید. از این رو جلب شخص ثالث جنبه تأمینی و احتیاطی دارد» (صدرزاده، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

یکی دیگر از شارحان قانون آیین دادرسی مدنی می گوید: «این دعوا (دعوی جلب ثالث) از ناحیه خواهان یا خوانده دعوی اصلی علیه ثالث اقامه می شود و هر یک از آن دو که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، می تواند به موجب دادخواست از دادگاه درخواست جلب آن شخص را بنماید اعم از این که دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر» (بهشتی، ۱۳۸۵: ۳۳۱). عنوان آن ها به کلی تغییر کرد.

بخش هفتم: ورود شخص ثالث

ورود شخص ثالث عبارت است از دخالت ثالث در دعوی که میان دو نفر در جریان است، برای اینکه ثابت نماید، موضوع حق مورد اختلاف به او تعلق دارد و یا حقوق خود را که ممکن است بر اثر دادرسی در معرض تضییع و اخلال قرار گیرد، حفظ و نگهداری کند زیرا اختلافی که ظاهراً میان دو نفر در دادگاه جریان دارد، حکمی صادر شود که به حقوق که به حقوق اشخاص دیگر لطمه زند. در این صورت اینان می توانند، پیش از صدور حکم، وارد دعوا شده و با دفاع از حقوق خود نگذارند که حکم صادره به حقوق آنان اخلاقی وارد نماید ولی چنانچه از جریان دعوا اطلاعی نداشته باشند یا با اطلاع از جریان آن در اقامه دعوا کوتاهی کنند و حکمی صادر شود، برای وصول به حق خود بایستی از طریق اعتراض ثالث اقدام نمایند، در نتیجه کار آنان دشوار خواهد شد زیرا در ورود ثالث قبل از اینکه حکمی صادر شده باشد، خواسته آنان ضمن دعوی اصلی مورد رسیدگی قرار می گیرد ولی در اعتراض ثالث پس از اینکه حکم صادر شده و موضوع فیصله یافت مجدداً باید به خواسته آنان رسیدگی شود. اکنون باید دید چه اشخاصی می توانند به عنوان وارد ثالث در دعوی دیگری وارد شوند؟

شرایط ورود اشخاص ثالث همان شرایط اقامه دعوا است یعنی وارد (شخص ثالث) باید در مورد مطروحه ذی نفع بوده و سمت و اهلیت قانونی داشته باشد.

مسئله ذی نفع بودن در ورود ثالث تا اندازه ای با مفهوم آن در دعوی اصلی فرق دارد زیرا لازم نیست که نفع فعلیت داشته باشد بلکه اگر یک زیان احتمالی نیز حقوق و منافع آنان را تهدید کند می توانند در آن دعوا، وارد شده، به ورود زیان اعتراض نمایند، زیان ممکن است مادی یا معنوی باشد.

اما وضع اشخاص ثالث نیز از لحاظ ذی نفع بودن فرق می کند و از این جهت آنان بر دو دسته تقسیم می شوند:

الف) آنان که برای خود مستقلاً حقی قائل شوند یعنی در دعوای مطروحه تمام یا بخشی از خواسته را مال خود بدانند. مثلاً دو نفر با یکدیگر سر ملکی اختلاف دارند، شخص ثالث وارد در دعوی آنان شده مدعی می شود که تمام یا بخشی از ملک مال طرفین نبوده بلکه متعلق به او می باشد و یا اینکه در آن حق ارتفاق و یا حق انتفاع دارد.

ب) کسانی که خود را ذی نفع در محق شدن یکی از طرفین بدانند مثلاً متولی اوقاف به ثبت ملکی اعتراض کند و دعوا به طرفین متقاضی ثبت ادامه یابد. در این هنگام اداره اوقاف نیز به استناد ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی خود را ذی نفع در محق شدن متولی اوقاف بدانند و وارد شود. چنانکه ماده یاد شده می گوید: «هر گاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوای اصلی برای خود مستقلاً قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بدانند، می تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است وارد دعوا گردد، چه اینکه رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدیدنظر. در این صورت نامبرده باید دادخواست خود را به دادگاهی که دعوا در آنجا مطرح است، تقدیم و در آن منظور خود را به طور صریح اعلام نماید». گاهی ممکن است شخص ثالث با یکی از اصحاب دعوا تبانی کرده و برای اطاله دادرسی وارد دعوا شود. در این صورت مطابق ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی: «هر گاه دادگاه احراز نماید که دعوی ثالث به منظور تبانی و یا تاخیر رسیدگی است و یا رسیدگی به دعوای اصلی منوط به رسیدگی دعوی ثالث نمی باشد، دعوای ثالث را از دعوی اصلی تفکیک نموده به هر یک جداگانه رسیدگی می کند». ورود اشخاص ثالث به دعوای اصلی، یک دعوای طاری است و نسبت به شخص وارد ثالث که تا آن موقع هیچ گونه دخالتی در دعوا نداشته است یک دعوای طاری اصلی به شمار می رود. شخص ثالث هنگام ورود به دعوا باید وضعیت خود را مشخص کند و هدف خود را از ورود به دعوای اصلی بیان کند اگر برای تقویت موقعیت یکی از طرفین وارد دعوا شده یا برای خود حق مستقلی قائل است (صدرزاده، ۱۳۸۷: ۳۷۰-۳۶۹).

بند اول: تفاوت ورود ثالث با جلب ثالث

الف) ورود ثالث و جلب ثالث دو مصداق از مصادیق دخالت اشخاص ثالث در دادرسی است که اولی با اراده ثالث صورت می گیرد و دومی بدون اراده اوست. براساس ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی هرگاه شخص ثالثی در دعوای مطروحه برای خود حقی قائل شود می تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است وارد دعوی گردد که از کلمه «می تواند» در متن این ماده، اختیاری بودن ورود ثالث در دعوای اصلی استنباط می شود یعنی شخص ثالث در مورد ورود خود به دعوا می تواند اصلاً اقدامی نکند و هیچ کس او را مجبور به اعمال این حق او نمی کند و اصولاً این اختیار را قانون به او داده است که راجع به مصلحت خودش هیچ کس بهتر از خود او نمی تواند تصمیم گیری کند از جهتی دیگر ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی می گوید: «هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی نفع یا وکیل یا قائم مقام قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند». که بیشتر بر لزوم اختیاری بودن حق ثالث در ورود ثالث تأکید می کند. اما در جلب ثالث اصولاً شخص ثالث اختیاری ندارد، دادگاه او را احضار می کند و با توجه به تصمیمی که می گیرد حضور او را ضروری می داند و در صورت عدم حضور باز قانون او را مختار نمی داند و در صورت لزوم از طرق مشخص شده اقدام مقتضی را انجام می دهد. به همین دلیل عنصر اجبار در مقابل اختیار می ایستد و باعث متفاوت شدن ورود ثالث از جلب ثالث می شود (قهرمانی، ۱۱۵).

ب) زمان طرح دعوای ورود ثالث تا وقتی است که ختم رسیدگی اعلام نشده باشد و برای آن زمان خاصی تعیین نشده است که بتوان براساس آن او را ملزم کرد که در آن زمان تعیین شده اقدام کند ولی براساس ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی حداکثر «باید تا آخر جلسه اول دادرسی، جهات و دلایل آن را اظهار و دادخواست آن را ظرف سه روز پس از جلسه به دفتر دادگاه» تقدیم نمود. که در غیر این صورت دادگاه از رسیدگی خودداری می کند و این حق از طرفین دعوا سلب می شود که برای حفظ این حق باید تا پایان جلسه اول دادرسی اقدام کنند.

ج) وارد ثالث بر حسب اینکه به کمک خواهان آمده باشد یا خوانده، گاه خواهان است و گاه در حکم خوانده و اگر برای خود مستقلاً حقی قائل باشد خواهان محسوب می شود و این بر حسب ذی نفعی وارد ثالث متفاوت است که در چه جایگاهی قرار می گیرد اگر او در مقام خواهان ذی نفع باشد در این جایگاه است اگر او در مقام خوانده نفعش تأمین گردد در آن جایگاه قرار می گیرد یعنی خود وارد ثالث مشخص می کند که در کجا قرار گیرد هر چند از نظر قضایی مقام وارد ثالث روشن نشده و حتی قانون نیز در این زمینه ساکت است و هیچ عبارتی حاکی از این که جایگاه وارد ثالث را مشخص کند در قانون آیین دادرسی یافت نمی شود اما مجلوب ثالث طبق ماده ۱۳۹ همیشه خوانده محسوب می شود و چون خوانده محسوب می شود جزء اصحاب دعوا بوده و حق دارد دیگری را به دادرسی جلب نماید. رویه قضایی نیز در حکمی خوانده بودن مجلوب ثالث را روشن کرده است. با توجه به اینکه هم قانون و هم رویه قضایی مجلوب ثالث را در ارتباط با دعوت به دعوا فاقد اختیار می دانند و او را خوانده می خوانند باعث این تفاوت بین مجلوب ثالث و وارد ثالث شده است (بهشتی، ۱۳۸۵: ۳۳۶).

د) در ورود ثالث، شخص وارد شده به دادرسی ذی نفع است یعنی به خاطر نفعی که دارد خود را در دعوای اصلی بین خواهان و خوانده درگیر کرده است یا به خاطر اینکه در پایان دادرسی خود را صاحب حقی می کند یا به خاطر این است که حق دارا شده را در برابر خواهان یا خوانده معتبر کند وارد دعوا می شود. ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی در این زمینه می گوید: «هر گاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوای اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذینفع بداند...» که در این قسمت نیز به ذینفعی ثالث اشاره می کند. این قسمت از ماده به دو مسئله اشاره می کند که در هر دو داشتن منفعت از شرایط اساسی است که در قسمت اول می گوید: «برای خود مستقلاً حقی قائل باشد» که اشاره به ذینفعی خود وارد ثالث می باشد و در قسمت بعدی می گوید: «یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بداند» اشاره به منفعت یکی از اصحاب دعواست که در دعوای اصلی درگیر هستند که در هر دو حالت به داشتن منفعت اشاره می کند ولی در جلب ثالث، ثالث نفعی از دادرسی نمی برد او به دادرسی جلب شده است تا حقی مشخص شود که در ارتباط بین اصحاب دعوا در جریان است او برعکس وارد ثالث در دعوای اصلی نفعی ندارد و

در مقام خواننده یعنی پاسخگویی قرار دارد بدون تردید در ورود شخص ثالث باید در دادخواست مقصود خود را از این لحاظ که آیا برای خود حق مستقلی قائل است یا اینکه خود را در محق شدن یکی از طرف ها ذی نفع می داند، به صراحت تعیین کند. وضعیت او در این دو صورت فرق می کند در حالت نخست شخص ثالث با هر دو متداعیین طرف است و مانند مدعی است. برای نمونه، اگر بیگانه باشد مکلف به دادن تأمین مخصوص بیگانگان است. در حالت دوم، موقعیت او تابع موقعیت طرفی است که خود را ذی نفع در محق شدن او معرفی می کند بنابراین اگر آن طرف مدعی باشد، در دادرسی با او مانند مدعی رفتار می شود و اگر مدعی علیه باشد او هم همانند مدعی انگاشته می شود. اگر طرف مورد علاقه او مدعی باشد و دعوای خود را استرداد کند دعوای مدعی و در نتیجه دعوای ثالث ساقط می شود همچنین است اگر طرف اصلی مدعی علیه بوده و به دعوای مدعی تسلیم شود. برعکس، در صورتی که شخص ثالث به اظهار حق مستقلی برای خود وارد دعوا شود چنانچه یکی از اصحاب دعوای اصلی به یکی از جهات قانونی از دعوا بیرون رود دعوای او به حال خود باقی می ماند و تعقیب خواهد شد (متین دفتری: ۲۰۷). پس ذی نفعی وارد ثالث در دعوای اصلی جزء ارکان اساسی دخالت ثالث در دادرسی است ولی در جلب ثالث او نفعی ندارد بلکه این جالب ثالث است که نفع می برد زیرا اگر مجلوب ثالث ذی نفع بود مراجعه به دعوا از اختیارات او محسوب می شد نه اینکه به جلسه دادگاه احضار شود یعنی او برای احقاق حقی که خود ذی نفع آن حق نیست احضار می شود.

بند دوم: شباهت ورود ثالث با جلب ثالث

الف) دعوای جلب ثالث و ورود ثالث هر دو از دعاوی طاری هستند که با دعوای اصلی توأمأ مورد رسیدگی قرار می گیرند، جز در مواردی که به حکم قانون باید از دعوای اصلی تفکیک شده و جداگانه مورد رسیدگی قرار گیرد (بهشتی، ۱۳۸۵: ۳۳۶).

دعوای جلب و ورود ثالث از امور اتفاقی می باشند یعنی اموری که در اثنا دادرسی پیش می آید و قاضی مجبور می شود که به آن رسیدگی کنند و چون به سبب وجود دعوای اصلی شکل می گیرد به آن دعوای طاری گفته می شود و تازمانی که دادگاه تشخیص نداده که به دعوای ثالث مستقلاً باید رسیدگی کند به این دو دعوا توأمأ رسیدگی می شود یکی از مواردی

که به تشخیص دادگاه باید این دعاوی مستقلاً رسیدگی شود آن زمانی است که بر دادگاه احراز شود که این دعاوی طاری به منظور به تعویق انداختن زمان رسیدگی به دعاوی اصلی از طرف یکی از طرفین دعوا مطرح شده است که در این صورت دادگاه این دو دعوا را از هم جدا می کند و به آن ها مستقلاً رسیدگی می کند.

ب) برای هر دو دعوا تقدیم دادخواست و رعایت شرایط عمومی دادخواست و پیوست ها و نیز پرداخت هزینه دادرسی لازم است. دعوا در دادگاه با تقدیم دادخواست شروع به رسیدگی می شود و در دعاوی جلب و ورود ثالث نیز مانند دعاوی اصلی برای شروع به رسیدگی ارائه دادخواست لازم است و بدون دادخواست دادگاه دعاوی جلب ثالث را به جریان نمی اندازد فقط به دعاوی اصلی که در جریان است رسیدگی می کند و عدم ارائه دادخواست را حمل بر این می کند که اصحاب دعوا یا یکی از طرفین دعوا از این اختیار خود استفاده نکرده است.

ج) چنانچه دادگاه احراز نماید که دعاوی مزبور به منظور ایجاد تاخیر در رسیدگی اقامه شده است می تواند دادخواست ورود و جلب ثالث را از دادخواست اصلی تفکیک نموده، به هر یک جداگانه رسیدگی نماید (همان). این امر در ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی مشخص شده است. ماده ۱۳۳ این قانون می گوید: «هر گاه دادگاه احراز نماید که دعاوی ثالث به منظور تبانی و یا تأخیر در رسیدگی است و یا رسیدگی به دعاوی اصلی منوط به رسیدگی به دعاوی ثالث نمی باشد دعاوی ثالث را از دعاوی اصلی تفکیک نموده به هر یک جداگانه رسیدگی می کند». در متن ماده از اصطلاح دعاوی ثالث استفاده شده است که منظور از آن را مشخص نکرده است که کدام یک از دعاوی ثالث، منظور اصلی قانونگذار می باشد به همین دلیل ما این ماده را به تمام دعاوی ثالث تعمیم می دهیم و از آن نتیجه می گیریم که تمام دعاوی ثالث اعم از ورود ثالث و جلب ثالث را در بر می گیرد.

د) دعاوی ورود و جلب شخص ثالث بدون رعایت قواعد صلاحیت محلی در دادگاهی اقامه می شود که دعاوی اصلی در آنجا جریان دارد. یکی از مواردی که خواهان در هنگام تقدیم دادخواست باید رعایت کند صلاحیت محلی دادگاهی است که دعوا قرار است در آنجا جریان داشته باشد با توجه به مقررات آیین دادرسی مدنی این صلاحیت مشخص می شود. البته این مرحله قبل از شروع به رسیدگی باید انجام شود اما در دعاوی ثالث نیازی به مشخص

کردن این صلاحیت نیست، دادگاه باتوجه به دعوای مطروحه (دعوای اصلی) دیگر وارد جزئیات تعیین صلاحیت نمی شود و همان دادگاه به دعوای طاری (ثالث) رسیدگی می کند. مگر این که دعوای با صلاحیت ذاتی دادگاه هم خوانی نداشته باشد که در این صورت، دادگاه از رسیدگی خودداری می کند و پرونده را برای رسیدگی به دادگاه صالح انتقال می دهد.

د) در هر دو دعوا شرایط دادخواست و جریان و ترتیبات دادرسی در هر مرحله، همانند دادخواست اصلی و برابر مقررات راجع به آن است. همان طور که گفته شد دعوای ثالث ناشی از دعوای اصلی است که در جریان است و در قانون آن را دعوای طاری نامیده اند و حتی در مورد بالا گفته شد که از نظر مقررات صلاحیت محلی نیز از دعوای اصلی پیروی می کند و در همان دادگاه اقامه می شود با توجه به این توضیحات معلوم می شود که دعوای طاری همانند دعوای اصلی رسیدگی می شود با همان تشریفات و قوانین. برای شروع به رسیدگی دعوای اصلی تقدیم دادخواست لازم است. دادخواست دعوای طاری نیز با توجه به تبعیت از اصل که همان دعوای اصلی است باید همان مشخصات دادخواست دعوای اصلی را داشته باشد حتی در ارتباط با هزینه های دادرسی، باید تمامی هزینه های مربوط به دادرسی نیز پرداخت شده باشد در این مورد تفاوتی بین دعوای ورود و جلب ثالث نیست.

بخش هشتم: دعوای متقابل و دخالت شخص ثالث

در این بخش به بررسی دعوای متقابل و تاثیر آن بر شخص ثالث می پردازیم و سعی می شود که به درک روشنی از این دعوای دست یافت.

بند اول: دعوای متقابل

دعوای متقابل یکی از دعوای طاری (در کنار دعوایی اضافی، دعوای جلب ثالث و دعوای ورود ثالث) و یکی از طرق دفاعی (در کنار ایرادات، دفاع به معنای اخص و تهاتر) است.

بند دوم: سابقه تاریخی و تعریف

قانونگذار ایران در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی، مقررات جامع مربوط به دعوای طاری، از جمله دعوای متقابل را از قانون فرانسه و بعضی قوانین دیگر از جمله قانون لبنان اقتباس کرده است (متن دفتری، ۱۳۸۵).

با توجه به مواد ۱۷ و ۱۴۱ قانون آئین دادرسی مدنی، دعوای متقابل را میتوان چنین تعریف کرد: دعوائی که خوانده در مقابل دعوای خواهان به منظور پاسخگویی به آن اقامه میکند و یا

علاوه بر پاسخگوئی الزام خواهان به پرداخت چیزی و یا انجام امری. با توجه به تعریف فوق، در دعوای متقابل، مدعی گاهی هدفش صرفاً پاسخگوئی به دعوای اصلی است، یعنی جز این طریق، راهی برای پاسخگوئی به دعوای اصلی را ندارد مثل موردی که خواسته دعوای اصلی الزام خوانده به تمکین است و ادعای خوانده در دعوای متقابل اعلام بطلان نکاح نامه. در این مثال با تقاضای اعلام بطلان عقد ازدواج که بهترین پاسخ به دعوای خواهان است و احراز صحت آن از طرف دادگاه، فقط دعوای اصلی مردود اعلام میشود بدون اینکه، علاوه بر آن چیزی به خواهان دعوای متقابل بدهند. ولی در همین دعوای تمکین، اگر زوجه هنوز به خانه شوهر نرفته باشد (نکاح صورت نگرفته باشد) حق دارد دعوای مطالبه مهر و نفقه خود را طبق مادهی ۱۰۸۵ قانون مدنی در قالب دعوای تقابل مطرح کند و در این صورت علاوه بر اینکه ملزم به تمکین از زوج نمیشود حکم به محکومیت زوج به پرداخت مهر و نفقه ایام گذشته را نیز از دادگاه تحصیل میکند.

بند سوم: شرایط دعوای متقابل

برای اینکه دعوائی متقابل محسوب شود و با پرونده اصلی توأم مورد رسیدگی قرار گیرد و در دادگاهی که اصولاً صالح به رسیدگی است (صلاحیت محلی) مورد رسیدگی قرار گیرد، شرایط زیر باید جمع شود:

الف) از طرف خوانده علیه خواهان اقامه شود.

ب) با دعوای اصلی ارتباط داشته باشد.

ج) در مهلت مقرر اقامه شود.

الف) از طرف خوانده، علیه خواهان اقامه شود.

فقط خوانده دعوی حق دارد علیه خواهان دعوای اصلی، دعوای تقابل اقامه کند. خوانده اعم است از خوانده دعوای اصلی و خوانده دعاوی طاری دیگر؛ بنابراین خوانده دعوای جلب ثالث (مجلوب ثالث) و خوانندگان دعوای ورود ثالث (اصحاب دعوای اصلی) و همچنین خوانده ی دعوای تقابل (خواهان دعوای اصلی) نیز حق اقامه دعوای تقابل را دارند. بخصوص در مورد اقامه دعوای تقابل از طرف خواهان دعوای اصلی.

اگرچه قانون فرانسه و ایران هر دو ساکتند ولی در فرانسه بر طبق یک قاعده میگوید: تقابل در مقابل تقابل اعتبار ندارد معمولاً از پذیرش این دعوی خودداری میشود (همان: ۴۴۰). بنظر می رسد که چنین رویه ای در ایران قابل تبعیت باشد زیرا اگرچه ممکن است قاعده فوق برای جلوگیری از اطاله ی دادرسی وضع شده باشد ولی اصول را نباید بخاطر نگرانی های احتمالی زیر پا گذاشت. اقامه دعوی متقابل دفاع محسوب می شود و بستن راه دفاع به هر بهانه ای یعنی محروم کردن مدعی علیه از حق مسلم خود.

بنابراین باید به خواننده دعوی حق دفاع بطور کامل داده شود. مثال زیر ضرورت پذیرفتن دعوی متقابل را در مقابل دعوی متقابل روشن می سازد:

خواهان، بموجب دعوی اصلی خلع ید غاصبانه ای ملک خود را از خواننده مطالبه میکند؛ خواننده، با اقامه دعوی متقابل، به استناد سندی منتسب به مورث خواهان، ادعای خریداری ملک مزبور را میکند و الزام خواهان اصلی را به تنظیم سند انتقال میخواید؛ خواهان دعوی اصلی (خواننده دعوی متقابل) با اقامه دعوی متقابل در مقابل دعوی خواننده اعلام بطلان سند مزبور را به اعتبار محجور بودن پدر خود تقاضا میکند. در این مورد خواننده دعوی برای پاسخگویی به دعوی اصلی وجود دارد و هیچ راهی مناسب تر از اقامه همین دعوی از طرف خواهان دعوی اصلی برای رد ادعای خواهان دعوی متقابل بنظر میرسد. مع هذا چون ممکن است اقامه دعوی تقابل بمنظور اطاله دادرسی باشد قاضی محکمه می تواند ضمن احراز قصد مزبور با استفاده از اختیارات خود دعوی تقابل را از دعوی اصلی تفکیک کند کما اینکه قانونگذار در مورد دعوی جلب ثالث و ورود ثالث که خیلی بیشتر احتمال قصد طولانی کردن دادرسی در آنها میرود این اختیار را صریحاً به دادرس داده است.

(ب) با دعوی اصلی ارتباط داشته باشد.

گرچه قانونگذار ایران در ماده ۱۴۱ قانون آئین دادرسی مدنی وحدت منشاء و یا ارتباط کامل را کافی برای طاری شناخته شدن دعوی جدید دانسته است ولی بنظر میرسد که در این مقام نقش اساسی را ارتباط کامل بازی میکند و اگر بحث از هر دو عامل شده است از این جهت بوده که معمولاً وقتی اتحاد منشاء بین دو دعوی وجود دارد ارتباط کامل هم بینشان موجود است؛ والا اگر در موردی وحدت منشاء وجود داشته باشد ولی ارتباط کامل وجود نباشد

ظاهراً تلقی دعوی مطروحه به عنوان دعوی طاری خالی از اشکال نیست؛ فی المثل اگر در مقابل دعوی تخلیه مورد اجاره محل مسکونی به علت انقضاء مدت، مستأجر الزام خواهان را به تنظیم اجاره نامه و یا انتقال ملک به او به استناد قولنامه بخواهد در دعوی متقابل اول اتحاد منشاء و ارتباط کامل هر دو وجود دارند و در دعوی دوم فقط ارتباط کامل وجود دارد و حال آنکه اگر در همین دعوی تخلیه مستأجر دعوائی به عنوان دعوی متقابل به خواسته مطالبه هزینه هائی که در مورد اجاره با فرض مجاز بودن در انجام آن اقامه کند چنین دعوائی بنظر، متقابل تلقی نمی شود اگر منشاء هر دو دعوی رابطه استیجاری است. اقامه دعوی تقابل گاه برای دریافت چیزی اضافی از خواهان دعوی اصلی است (مبلغی وجه الزام خواهان به تنظیم سند انتقال، اجاره و غیره) و گاه تنها راه دفاع است بدون اینکه چیزی بیش از این عاید خواننده گردد (احمدی، ۱۳۷۱: ۳۸۲). پس توجه به این نکته ضروری است که در بعضی موارد دعوی تقابل تنها راه دفاع است و بالتسبیح اگر به موقع اقامه نشود دیگر قابل اقامه نباشد.

ج) در مهلت مقرر اقامه شود.

دعوی متقابل باید در موعد مقرر از طرف قانونگذار، مطرح شود که در این ارتباط ماده ۱۴۳ می گوید: «دادخواست دعوی متقابل باید تا پایان اولین جلسه دادرسی تقدیم شود و اگر خواهان دعوی متقابل را در جلسه دادرسی اقامه نماید، خوانده می تواند برای تهیه پاسخ و ادله خود تأخیر جلسه را درخواست نماید. شرایط و موارد رد یا ابطال دادخواست همانند مقررات دادخواست اصلی خواهد بود». مسئله ای که در اینجا می تواند مطرح شود این است که اگر دادخواست دعوی متقابل بعد از مهلت مقرر اقامه گردد آیا نسبت به آن باید قرار رد صادر شود و یا اینکه دادگاه می تواند علیحده به آن رسیدگی کند؟

با توجه به ماده ۱۴۱ که برطبق آن قانونگذار به دادگاه اجازه داده است در صورت عدم احراز متقابل بودن دعوی به آن علیحده رسیدگی کند اگر دعوی تقابل خارج از مهلت قانونی اقامه شود نیز دادگاه می تواند به آن بطور جداگانه ای رسیدگی کند بخصوص اگر احراز کند که بین دعوی اصلی و دعوی تقابل ارتباط کامل وجود دارد. این نظر را ماده ۱۳۳ قانون آئین دادرسی کیفری نیز تأیید می کند که بر طبق آن همینکه دادگاهی متوجه شود دعوی دیگری در ارتباط با دعوی مطروحه در آن دادگاه مطرح است می تواند آنها را توأماً مورد رسیدگی

قرار دهد. وقتی ماده ۱۴۱ اجازه رسیدگی علیحده را حتی در صورت متقابل تشخیص نشدن دعوی به دادگاه می‌دهد (که ظاهراً ناظر به عدم ارتباط کامل با دعوی اصلی است و نه خارج از مهلت بودن طرح آن) به طریق اولی اگر دعوی طاری بعد از مهلت اقامه شود ولی ارتباطش با دعوی اصلی مسلم باشد باید لااقل بطور علیحده مورد رسیدگی قرار بگیرد و نه اینکه مردود اعلام شود.

بند چهارم: تفاوت های دعوی متقابل با دیگر دعاوی مرتبط با ثالث

الف) دعوی متقابل خاص مرحله ی بدوی است و برخلاف دعوی جلب ثالث و دعوی ورود ثالث این دعوا رانمی‌توان در مرحله دوم دادرسی (تجدید نظر) مطرح کرد بنا بر این دعوی متقابل هم از نظر مهلت اقامه محدودتر از دعوی طاری دیگر است و هم از جهت غیر قابل طرح بودن در مرحله ی ثانوی و لذا خواننده باید دقت کند از مزایای آن محروم نگردد.

با وجود مراتب مذکور فوق در دعوی واخواهی (اعتراض به حکم غیابی) طرح دعوی متقابل بلا اشکال است زیرا اولاً واخواهی دنباله ی مرحله ی بدوی است و ثانیاً برای اولین بار است که خواننده دعوی اصلی (واخواه) در مقام پاسخگویی به دعوی مدعی بر میآید و لذا باید بتواند ضمن واخواهی از کلیه طرق دفاعی استفاده کند.

ب) یکی دیگر از مواردی که باعث تفاوت بین دعوی جلب ثالث و دعوی متقابل می شود مطرح شدن آن از سوی خواننده است که در دعوی متقابل فقط خواننده می تواند بر علیه خواهان دعوا طرح کند این مورد در ماده ۱۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره شده است که می گوید: «خواننده می تواند در مقابل ادعای خواهان، اقامه دعوا نماید. چنین دعوایی در صورتی که با دعوی اصلی ناشی از یک منشاء بوده یا ارتباط کامل داشته باشد، دعوی متقابل نامیده شده و توأماً رسیدگی می شود و چنانچه دعوی متقابل نباشد، در دادگاه صالح به طور جداگانه رسیدگی خواهد شد. بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هریک مؤثر در دیگری باشد».

در حالیکه در دعوی جلب ثالث هر کدام از طرفین می تواند شخص ثالثی را که لازم می داند به دادرسی جلب کند و این حق مختص خواهان یا خواننده نیست برعکس دعوی متقابل که مطرح کردن آن مختص خواننده می باشد. ج) دادخواست جلب ثالث را می توان تا سه روز

پس از اولین جلسه تقدیم دادگاه کرد هر چند که دلایل و جهات جلب باید در جلسه اول دادرسی ذکر شود ولی زمان تقدیم دادخواست به دادگاه می تواند تا سه روز پس از جلسه اول دادرسی به تأخیر افتد ولی در دعوای متقابل باید خواننده دادخواست جلب را در جلسه اول تقدیم کند و امکان اینکه مهلت بیشتری در اختیار داشته باشد تا تقدیم دادخواست را به تأخیر اندازد ندارد که این امر در ماده ۱۴۳ این گونه بیان شده است: «دادخواست دعوای متقابل باید تا پایان اولین جلسه دادرسی تقدیم شود و اگر خواهان دعوای متقابل را در جلسه دادرسی اقامه نماید، خوانده می تواند برای تهیه پاسخ و ادله خود تأخیر جلسه را درخواست نماید. شرایط و موارد رد یا ابطال دادخواست همانند مقررات دادخواست اصلی خواهد بود».

بند پنجم: شباهت های دعوای متقابل با دیگر دعاوی مرتبط با ثالث

الف) اولین شباهت بین دعوای جلب ثالث و دعوای متقابل این است که هر دو جزء دعوای طاری می باشند که در قانون تعریف شده اند به عبارت دیگر هر دو این دعاوی در ارتباط با دعوای اصلی به کار می روند و با دعوای اصلی مرتبط هستند که اگر این عدم ارتباط از طریق دادگاه کشف شود دادگاه می تواند آن را از دعوای اصلی تفکیک کرده و به آنها به صورت مستقل رسیدگی کند. این حکم در ارتباط با دعاوی طاری دیگر نیز استناد دارد که اگر دعوای طاری با دعوای اصلی ناشی از یک منشاء نبوده و طرفین یا طرفی که خواستار رسیدگی به آن می باشد می تواند رسیدگی آن را به صورت مستقل از دادگاه تقاضا کند. زیرا یکی از علت های وجود دعاوی طاری در اثنای رسیدگی، جلوگیری از اتلاف هزینه و زمان می باشد که به همین دلیل است که با دعوای اصلی یک جا رسیدگی می شود و دادگاه در صورتی که تشخیص دهد که ادامه یا شروع دعوای طاری دادرسی را به سمتی سوق می دهد که موجب اتلاف زمان می شود آن را از دادرسی اصلی جدا کرده و به آن به صورت علی حده رسیدگی می کند.

ب) هر دو دعوای جلب ثالث و دعوای متقابل باید تا پایان جلسه اول دادرسی مطرح شود که در دعوای جلب ثالث تا پایان جلسه اول این موضوع مطرح می شود و خواهان می تواند تا سه روز پس از جلسه دادخواست را به دادگاه تحویل دهد و در دعوای متقابل باید تا پایان اولین جلسه تحویل داده شود. به هر حال این در هر دو دعوا جلسه اول دادرسی از اهمیت خاصی

برخوردار است که غفلت از آن می تواند خواهان دعوای طاری را به مشکل اندازد و باعث شود که این دعا را به صورت مستقل مطرح کند.

ج) در دعوای جلب ثالث و دعوای متقابل یکی از نکات مهمی که در هر دو دعا از اهمیت خاصی برخوردار است ارائه آن به صورت دادخواست می باشد که دادگاه را دعوت به رسیدگی می کند. در هر دو این دعوای دادخواست طاری به دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی می کند تقدیم می شود و به صورت مستقل از دادخواست اصلی به دادگاه ارائه می شود. که این امر در ارتباط با دعوای جلب ثالث در ماده ۱۳۶ ذکر شده است و در مورد دعوای متقابل در ماده ۱۴۲ مطرح شده است.

د) شرایط دادخواست دعوای جلب ثالث با دعوای متقابل یکی است که هر دو دعوی مشمول تبعیت آن ها از دادخواست اصلی می شود. یعنی ساختار شکلی و موارد رد و ابطال و... که در دادخواست اصلی به کار رفته است در دادخواست جلب ثالث و دعوای متقابل نیز به کار می رود که این امر در دعوای جلب ثالث در ماده ۱۳۷ اشاره شده است که می گوید: «دادخواست جلب شخص ثالث و رونوشت مدارک و ضmann باید به تعداد اصحاب دعا بعلاوه یک نسخه باشد. جریان دادرسی در مورد جلب شخص ثالث، شرایط دادخواست و نیز موارد رد یا ابطال آن همانند دادخواست اصلی خواهد بود» و در ارتباط با دعوای متقابل در ماده می گوید: «دادخواست دعوای متقابل باید تا پایان اولین جلسه دادرسی تقدیم شود و اگر خواهان دعوای متقابل را در جلسه دادرسی اقامه نماید، خوانده می تواند برای تهیه پاسخ و ادله خود تأخیر جلسه را درخواست نماید. شرایط و موارد رد یا ابطال دادخواست همانند مقررات دادخواست اصلی خواهد بود».

بخش نهم: شخص ثالث در آیین دادرسی کیفری

در نظام حقوقی ایران دو دسته قوانین وجود دارد: قوانین ماهوی، قوانین شکلی. قوانین ماهوی به نوعی حاکی از مسلکی هستند که آن نظام حقوقی در ارتباط با آن می باشد. احکام مسائل حقوقی مختلفی که در جامعه افراد جامعه ممکن است با آن سروکار داشته باشند را مشخص می کند. قوانین ماهوی برای رعایت حقوق افراد بین خود و حقوق افراد چه حقیقی چه حقوقی با حکومت و دولت مقرر می شوند.

در تعریف قانون ماهوی گفته شده است: «قانونی است که موضوعی از موضوعات حقوقی را بیان می کند نظری به منازعه و اختلاف و طرز رسیدگی مراجع رسیدگی کننده در آن و اثبات واقعه حقوقی نداشته باشد. در فقه به همین معنی قانون ثبوتی گفته اند. قانون ماهیتی را قانون ماهیت و قانون موجد حق و قانون موضوع نیز گفته اند و این تعبیرات در مقام ترجمه اصطلاح فرانسوی loi de fond در زبان فارسی وارد شده است و بهترین ترجمه آن قانون ماهیتی می باشد که در مقابل قانون شکلی استعمال می شود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴: ۵۲۱). از مهمترین قوانین ماهوی در قانون کشور ایران می توان به قانون مدنی و قانون مجازات و قانون تجارت اشاره کرد. قوانین شکلی قوانینی هستند که در صورت بروز اختلاف در زمینه رعایت قوانین ماهوی، چگونگی رفع اختلاف را بیان می کنند.

در تعریف قانون شکلی گفته شده است: «قانون مربوط به منازعات از جهت رسیدگی و اثبات وقایع حقوقی مانند قانون آیین دادرسی اداری و مدنی و بازرگانی و نحو این ها. فقها به آن قانون اثباتی می گفتند» (همان: ۵۲۰). قوانین شکلی به چگونگی طرح دعوا، مراحل آن، مراجع مربوط برای مراجعه به هر دعوایی را تعیین می کند.

نتیجه گیری

با صدور رأی دادگاه و لازم الاجرا شدن آن، در روابط قضایی طرفین، نوعی دگرگونی به وجود می آید که پیش از آن وجود نداشته است. حقوق و قضا این دگرگونی قضایی را که ناشی از نتیجه ی کار قضایی و فرایند دادرسی است، در شمول اداره ی قانون قرار می دهد؛ به همین سبب، زندگی قضایی شهروندان که از مجموعه ی کنش و واکنش های حقوقی تشکیل می یابد، از منظر حقوقی تنها در دوران محاکمه، زیر پوشش حمایتی عام و نوعی قانون قرار ندارد؛ پس از دادرسی نیز رأی، قانون خاص و قاعده ی رفتار و روابط قضایی آنان می باشد؛ این قاعده ی رفتاری باید همواره در میان دادباخته و دادبرده اجرا گردد؛ به گونه ای که، ایشان حتی به بهانه ی اجمال و ابهام در آن نیز نمی توانند از اثرگذاری رأی دادگاه بر خود سر باز زنند؛ زیرا، اختلافات آنان درخصوص مفاد رأی، تفسیر عبارات آن و هم چنین اختلافات مربوط به آثار رأی که از اجمال یا ابهام رأی یا منطوق آن

حادث می‌شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده است؛ رسیدگی می‌شود. . در هر دعوی مدنی، اشخاصی که خود یا نماینده آنان در دعوی به عنوان خواهان یا خوانده دخالت ندارند، ثالث نامیده می‌شوند و چون آثار هر دعوایی فقط متوجه طرفین آن است، هیچ حکمی نباید به اشخاص ثالث آسیب برساند. بر همین اساس است هر گاه در خصوص دعوایی، رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالثی خللی رساند، شخصی که وی یا نماینده‌اش در دادرسی منتهی به رأی به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته‌اند، می‌تواند مطابق قواعد مربوط به نهاد «اعتراض شخص ثالث» نسبت به آن رأی اعتراض نماید. هر گاه بر اثر این قرارداد که در پوشش رأی دادگاه در آمده است به حقوق اشخاص ثالث، زانی یا خللی وارد آید، از آنجایی که پوشش قرارداد قضایی، موجبی برای تضرر اشخاص ثالث نبوده و در همان حال مانع دادخواهی آن اشخاص نخواهد بود، بنابراین چنین اشخاصی می‌توانند از طریق اقامه دعوا و به استناد اصل نسبی بودن اثر قرارداد، ابطال آن قسمت از سازش طرفین را که به حال خود مضر می‌دانند از دادگاه درخواست نمایند.

منابع و مآخذ

- ۱- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۳). مقدمه عمومی علم حقوق، چاپ نهم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- ۲- حسن زاده، مهدی. (۱۳۹۰). مطالعه تطبیقی جهات اعاده دادرسی در حقوق ایران و فرانسه، فصلنامه پژوهش های حقوق تطبیقی، دوره ۱۵، شماره ۴، صص ۱۴-۱.
- ۳- حسینی، سید محمدرضا. (۱۳۸۰). قانون آیین دادرسی مدنی در رویه قضایی، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
- ۴- خادمی مجومرد، علی؛ غفوری، اکبر و شایق، علیرضا. (۱۳۹۳). مطالعه تطبیقی اصل نسبی بودن قراردادها در حقوق ایران و انگلیس، ماهنامه کانون، شماره ۱۳۶ و ۱۳۷، صص ۱۵۸-۱۳۱.
- ۵- خادمی مجومرد، علی؛ غفوری، اکبر و شایق، علیرضا. (۱۳۹۳). مطالعه تطبیقی اصل نسبی بودن قراردادها در حقوق ایران و انگلیس، ماهنامه کانون، شماره ۱۳۶ و ۱۳۷، صص ۱۵۸-۱۳۱.
- ۶- خدحامی زاده، فرهاد. (۱۳۸۵)، بررسی تطبیقی تابعیت اصلی در حقوق ایران و فرانسه، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۴، صص ۲۱۸-۱۹۹.
- ۷- سنهوری، عبدالرزاق احمد. (۲۰۰۰). الوسيط فی شرح القانون المدني الجديد، المجلد الاول، الطبعة الثالثة الجديدة، بيروت لبنان، منشور الحلبی الحقوقیه.
- ۸- شمس، عبدالله. (۱۳۸۴). آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ نهم، تهران: انتشارات دراک.
- ۹- صالحی ذهابی، جمال. (۱۳۸۹). اصل نسبی بودن رأی حقوقی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۱، صص ۷۱-۴۱.
- ۱۰- صالحی، حمیدرضا و فلاح، محمدرضا. (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی مسئولیت مدنی پرستاران در حقوق ایران و فرانسه، فصلنامه علمی-پژوهشی حقوق پزشکی، دوره ۷، شماره ۲۶، صص ۹۲-۶۵.
- ۱۱- صدرزاده افشار، سید محسن. (۱۳۸۷). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه های عمومی و انقلاب، چاپ دهم، تهران: موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی.

- ۱۲- غمامی، محمدمهدی و اسماعیلی، محسن. (۱۳۸۹). مطالعه تطبیقی نظام حقوقی رقابت ایران و فرانسه، پژوهش های حقوق اسلامی، سال یازدهم، شماره ۲، صص ۱۸۸-۱۵۳.
- ۱۳- قهرمانی، نصراله. (۱۳۸۶). مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی.
- ۱۴- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۴). دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی، چاپ دهم، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- ۱۵- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵). قواعد عمومی قراردادها، جلد ۲، چاپ هفتم، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- ۱۶- کوشا، جعفر و رضایی، رحمت اله. (۱۳۸۸). مطالعه تطبیقی مجازات کلاهبرداری در حقوق ایران و فرانسه و فقه امامیه، مجله علمی پژوهشی حقوق جزا و جرم شناسی، دوره ۱۰، شماره ۳۰، صص ۳۱-۵.
- ۱۷- متین دفتری، احمد. (۱۳۴۲). مجموعه رویه قضایی، چاپ آفتاب.